



# بهار باران

بهر روز آرمان

# بهار باران

دفتر پنجم سروده ها



# بهارباران

بهر روز آرمان



**ABGIN PUBLISHING**

GERMANY

YEAR 2018

BAHAR BARAN

BEHROOZ ARMAN

ISBN: 978-3-9818306-1-3

انتشارات آبگین

شماره ثبت انتشارات در آلمان ۱۶-۲-۶۵۳۰۲-۱۶۰-۰۹

بهار باران

ادبی

بهروز آرمان

منتشر شده در آلمان فدرال

سال ۲۰۱۸ میلادی

سال ۱۳۹۷ خورشیدی

شماره شابک: ۳-۱-۹۸۱۸۳۰۶-۳-۹۷۸

کلیه حقوق چاپ محفوظ و متعلق به نویسنده است

[www.b-arman.com](http://www.b-arman.com)

شیدا پرندگان  
سودایِ ساقه‌ها در بر  
آبرابرها را بازمی خوانند  
بازخوانده‌ها را می بارانند  
آبرباره‌ها را می ناوانند  
کلان ناوه‌ها را می ورزایند  
و ورزه ورزها را  
به زایش بهار وامی دارند.



چه نارواست

که ما را مهاجران می نامند

زیرا این ترکِ دیار گفتگان را معناست،

ما خشنود به سرزمین مان پشت نکرده ایم

تا دگرمیهنی برگزینیم

نیز به سرزمینی نیامدیم تا هماره بمانیم

باری ما گریخته ایم، ما گریزانیدگانیم

خانه سوختگان،

و این کشور که به ما جای داده است

میهن ما نیست، تبعیدگاه ماست.

هرگز سکوت ساعت ها نمی فریبدمان

زیرا شیون ها

از دوردست زندان ها می شنویم

ما خود نیز جز ناله هایی نیستیم

که راز تبهکاری ها را

به این سوی مرز آورده ایم،

هر یک از ما که با پای افزاری

میان مردمان می پیداید

ننگی را می آشکاراند

که امروز میهن مان را آلوده ست.

اما هیچ یک از اینان نخواهد ماند

واپسین سخن

هنوز ناگفته مانده است!





## فهرست

۱۳	در مهر فروغی ست
۱۵	زایش
۱۹	مرگِ مرگ یا تمرگ
۲۱	پیمانہ
۲۳	فرخ روی
۲۷	بر دفتر بچکان
۲۹	بهارباران
۳۱	هستی رازی ست
۳۳	تاختِ درتوی
۳۵	در پسِ خاک پشته ها
۳۷	سرگشته
۳۹	چیستان داستان
۴۱	زاری
۴۲	شب بی رویا
۴۳	بامِ داد
۴۴	خودانگیخته
۴۶	برای رساندن نه رسیدن
۴۸	سورواری
۵۰	فراخویش سازندگان
۵۲	زمین و سرزمین

- ۵۴ بر شانِ نسیم
- ۵۶ زیبا برپا
- ۵۹ هاوانا، باغِ رو به داد
- ۶۲ آن گاه که می نگاری
- ۶۶ پس می گیریم همه چیز را
- ۶۸ درنگی می بود اگر
- ۷۰ روزمردان
- ۷۲ بی ترکش
- ۷۴ برف ها رسیده اند
- ۷۷ رخت نودوختگان
- ۷۹ دیر چیست؟
- ۸۱ ابلیس
- ۸۳ چشته خورانان
- ۸۵ کم اگر بیش تان را می تارانید
- ۸۷ خدایگان جهان
- ۸۹ شرم قلب هاتان را دل بندیم
- ۹۱ زخم های پارینه
- ۹۴ گذشت، با باد شد، هماره جَست
- ۹۸ کمرداران
- ۱۰۱ کشتن را گونه های فراوانی ست
- ۱۰۳ گریزانیدگان
- ۱۰۶ درست دیدن هم هنر است

۱۰۹	چند یادداشت
۱۲۳	از کارهای نویسنده
۱۲۵	سرچشمه ها



در مهر فروغی ست

زیستن، نه برزیستن

مهریدن

و مهراَنیدن.

در مهر فروغی ست و

اندریافتی.

دریافتگان

میتره داران نامالند:

داداریان زمین

زیبندگان زمان.

بهشتِ نابینا

به جوشِ چشم هاشان

رشک گین.

## زایش

داس های ناپیدا

ساق های ناپیما

دردهای ناپنهان.



ساقه ها را بیشتر

دردهای ناپیدا

درمی دروند.

رهانیدی خویش را از نهانیان

می رویی چالاک

به فرازها و فروزها

می ناوی نورناک

به ژرفاها و ژرفی ها.

در فرازها تنهایی

در ژرفاها به تنگنای.

در بالاها با شراره ها می آغوشی

و روان به نمای شان می آرایی.

ستاره ای آن گاه

که به هیچ جا

کمتر نباری

و که تر نتابی.

بر که می تابى بیشتر

با شیدایی

با شیوایی

درمی گیری بیشتر

با پاک دیگان

و بسا ناپاک دیدها.

نیمه راهان

بدین بزنگاهست که می زارند.

برنمی تابند زشتی ها

و زمین می گیرند شکسته پر

گُسته سر.

می خواستند به تهمتن تن تابند

آسیب دیده ای نیستند

اینک

فسرده سر.

شیدا-پرندگان باری

گره از دامگاه درد وادوزند

تا بربندند

به بال پهلوانواری ها، تن  
به موج آرزومندی ها، جان.

سودایِ ساقه ها در بر  
آبرابرها را بازمی خوانند  
بازخوانده ها را می بارانند  
آبرباره ها را می ناوانند  
کلان ناوه ها را می ورزایند  
و ورزه ورزاها را  
به زایش بهار وامی دارند.

مرگِ مرگِ مرگِ مرگِ مرگ

مرگ را می مرگاند

گُردوَری،

و تَمَرگ را می زایاند،

بیموَری.

مرگِ مرگِ یا تَمَرگ<sup>۱</sup>:

هماره پرسشی

روی در روی

هم آسایان<sup>۲</sup> و ناهم آسایان.

---

<sup>۱</sup> به زور آرمیدن و ناسخیدن، برگرفته از کارواژه ی تمرگیدن (نمونه: بَمَرگ)  
<sup>۲</sup> همانندان، همتکان، هموردان

## پیمانه

تلخ ترین بدخویی ات آن بود  
در زیستت  
که به آرامشت آموزاندی  
به آرامش، تن نفروشد.

زان روی که نفروشد  
از خریداران نهانیدیش.  
نه در ناپاکی ها  
چه پلشت ها پروارند آن پشت ها:  
در آبگینه ترین دریاها  
چنان ژرف  
که ناپاکان را بدان نگاهی در نمی یارست  
و پاکان را بر آن  
همه چشم  
همه پیمانہ.

فرخ روی

اگر به سر رسید

اگر به نیمه رسید

اگر به انجام رسید



بدان که  
به پای ات سپرده ام  
گذارهای فراز و  
نافراز را  
به جان ات نشانده ام  
نغمه های رسای و  
نارسای را.

هماره یاد آر!  
آفتاب را  
اگر که به چشمِ جان  
درون یابی  
از سیاهی و سیاهکاران  
گریزانی.

خورشید را پیوست پی گیر!  
و کلید پرسش روز را  
از هستیِ پر بار برگیر.  
آنان  
که از گویا-زمین تن زدند  
و به ناگویا-زبرزمینیان خود دوختند

دیروز  
امروز  
و نیز فردای را  
به گنگان و نابینایان وانهاده‌اند.  
جهان هست باری  
آشنایان را  
با زبان آشنای خویش می سخند:  
زبان نشانه‌ها  
زبان اندرزها.

چشم را، چشمه تر  
گوش را، دهلیزتر  
مغز را، دریاتر

ژرف تر

ژرف ترین کن!

نشان ها

آن دم بر توات می تابند  
که همه روان و تن

جوشی و گوشی و هوشی!

تنها آشنایان و آمادگان زمین  
به جهان جام دار  
جان می ساینند.

فرزندم!

فردایت فرخ روی برخواهد زاد

اگر که گاهوار دیروز را ژرف تر کاوی و

زهدان امروز را

زیب تر

زیب ترین سازی.

بر دفتر بچکان

از بی شمار نگارگران  
آنی را شیداییدند آدمیان  
که چکه  
چکه  
نگاشته بود.

بچکان بر دفتر، خونت را!

خواهی ناوید

به ناودان های آینده.

نمی خوانندت، نمی نوشندت

هنوزخفتگان،

به روان تراشندت

خط

به خط

بیدارشوندگان.

بهارباران

حسرت

گاهِ پردرد را

درمان نمی کند.

در پرواز  
اشکش را  
با لبخندهای ابر  
چنان خوی می دهی،  
گویی بهاربارانی اند  
بار گرفته  
از آشتی رها در خویش.

و رهایی را  
در این سیاه سپید هست  
همان بهایی ست که بردگی،  
تنها با تفاوتی:  
بردگی را لبخندِ اشک  
و رهایی را  
اشکِ  
لبخند  
بهای می دهد.

هستی رازی ست

فرواُفتی و

فراخیزی

بارها

تا رازی در تیک تاک رگانت دریابی:



جُستن

و در فراز زمان زایاندن،  
شاریدن هستی را رازی ست زنگ دار  
در شریان‌ت.

شنوایی آن را این شب  
یا ناشنوا؟

تاختِ درتوی

تازش

نارامش درون نماید و

کوبش

نایارش برون،

غرش باری

ترس تاخت خورده ی درتویی ست

به سایه سان لغزش.

در پسِ خاکِ پشته‌ها

پستیِ بلندی‌ها و

پستیِ پستی‌ها

همسانند،

هرچند از فراز، خُرد

و از فرود، کلانش‌انگاریم.

خواری

در پسِ خاکِ پشته‌ها تن پوشد

در کفِ دشتِ پهنه‌ها

سر.

اینک که دمی

بلندی‌ها را پشت سر نهاده‌ای

با گردی برفی

تا چه گستراند پیشاپیش‌ات

پستی‌های کویرستان‌هامان.

سرگشته

همه یک چیز می جوییم

همه یکسانیم

هم سان نیانیگاریم خویش را

با خویشاوندان

خود را سرگشته ایم

و دیگران را

سرگردان.

## چیستان داستان

تویاتوی

راز

چرخاچرخ

جوش

گرداگرد

چیز.



هر چیز

رازی ست توی در توی

گرداگرد

چیستان داستانی

ترابیده بر دیده ی مان

جوینده

چرخنده

جوشنده.

## زاری

از بیزاری اش می بیزارید  
بدان روی  
که همزادان را می آزارید  
و نیز  
مهرایی خویش را می آلابید.

شب بی رویا

خوابی

شب را بی رویا

بر پشت کشانده بود،

بیداری

روز را بی جان

بر سرش آوارانده بود.

بامِ داد

گاهی را که گاه

به بامِ داد نسپرد

چگونه گاهی می توان نامید

درین سُوگسارِ آدمی

جز

بارگاه بندگی؟

## خودانگیخته

نه به دگرآموختن

نه به دگرآموزاندن

وادارید ما را!

خودانگیخته

بسیاری مان تن را تب دار

به ابرهای تندروار خواهیم آویخت  
و فروخواهیم بارید نوای دار  
بر آینده سخن بارندگان.

برای رساندن، نه رسیدن

پل لرزانی ست آدمی

با آغازی

و

پایانی

بی رست.

برای رساندن

نه رسیدن.

نه در آغاز، ایستگاهی

نه در میانه، رستگاهی

و نه در پایان،

پایگاهی.



## سورواری

روش آموختیم

زان پس هِشته ایم که راهمان نهند،

پرش آموختیم

زان پس گذارده ایم که پرهایمان تَنند،

بینش آموختیم

زان پس نهاده ایم که تابانمان کنند،

خندش آموختیم

زان پس خواسته ایم که خشنودمان شوند.

شادمان

سختی ها را به سنگ های صعب درسپرده ایم

و جاییده ایم بر چکادها:

ابرهای تیره چهر

دونده زیر نگاه مان.

فرو که می ماندیم

به ابرها می نگریم سوگوار

زبر که ستیغانده ایم جان را

به ابرها فرومی نگریم

بسا سوروار.

## فراخویش سازندگان

کم کارانند دودلان

سُوگندگانِ هست

نازندگانِ نیست.

بیش ورزانند یک دلان

براخویش سازندگان.

بزندگانِ هست  
تارندگانِ نیست.

در باشِ آدمی  
زیب و رزایان  
گریزانندگانِ زمانه اند  
فراپازمانندگانِ روزگار.

زمین و سرزمین

باشا که باز بروییم

با

بی آلابی

بی سرتابی،

تا خویش و کیش بازیابیم

و بذرهایی گردیم

هماره پوینده

پای در پای ات،

ای زادگاه کار و بار

زمین و سرزمین!

بر شانِ نسیم

برگی دیدم

بر شانِ

نسیمی

خندان.

گفتم به چه سو؟

گفت به نـان؛

بی سو

سوی نو شدن همی در راهم

با سو

سوی زایش زمین می بارم.



زیبا برپا

می خوابیدم

می خوابیدم

کابوسی سهم

می بیدارم، می تارانم

به کجا کوبد این خواب مست

جانم امشب؟

گوید دل را:

شور است این دم

خواهش در تن، برتر از من.

جوشد جانت

سوزد هستت

شیوا هوش ات واترساند

واحیراند.

شورت خواهد پافشارد

در دل را برافرازد

خویی او را سر بشکاند

سر گرداند

او را در شب خاموشاند.

پایان-کاری

بر بام خون-چرکین، بی نای

تیرش بنده، جانش گیرد.

خوابم اینک

خوابم اینک

بعد از کابوس.

لغزد شوری، نازد گوشم:

شیدایم من

هم رازم من

خواهش را هم، نوزادم من

می آرامم در چشمانمت

می آغوشم در گرمایت

می بیدارم در فردایت.

فردا بر بام

زیبا برپا!

هاوانا، باغِ رو به داد

بی پناهی،

در پناهِ

بی پناهان.

باغی سوخته

بیخته

تافته

از تندابرها

و تُندرآذرخش‌ها.

پیکرش هم چون دریا

گاهِ خسته نیز

جنبنده جهانی ست

درنشسته

بر سنگوارها و

ستونوارها و

اسطوروارها.

تُدرمنش اند مردمانش،

تیز می تازند

تیز می جوشند

تیز می نالند

اما ناتند بازمی زایند:

نال هاشان، ناروشن

جوش هاشان، ناجوشن

و تاخت هاشان

هنوز به ناکجای هاست.

نابجایی این لنگرگاه را  
نه در دیدبان کشتی خویش،  
در دگر بندرگاه ها می جویند.

شیردلانی اند دل انگیزنده  
باری

دورفتاده از «چه» ها و<sup>۱</sup>  
چم های خویش.

بر بالابند ستون‌های این باغِ رو به داد  
هنوز

درفشِ آرزوی را

تنها

تا نیمه

افراشته اند.

---

<sup>۱</sup> چه گوارا

آن گاه که می نگاری

آن گاه که می نگاری  
از گذارهایی گرد می رویی  
که پیچاپیچند،

به کِشت هایی چشم می پاشی  
که پهنایند،  
به رودهایی جان می شویی  
که مالا مالند،

دم و نادم  
به شهرهایی دل می بندی  
که رنگارنگند؛

آن جا  
قندیل ها، شگرف  
کاریزها، ژرف  
باروی ها، بلند  
و دیدبان ها  
تیزبین اند.

در آن دیار کاهنان اند  
در کمنده  
کام کاران و کارکامان.



بیش که می جویی  
به کوی هایی درمی کوبی  
که خون آگین اند؛

آن سو  
گذارها، گُم  
قندیل ها، تار  
کاریزها، زرد  
باروی ها، تخت  
و دیده بان ها  
خواب آلودند.

گذرگاه ها زنگ ستانده اند از

کاهنان سوگوار

کاتوزیان صلیب بار

کاهلان کلیددار.

کام کاران اند آن کُنجای

در کمنَدِ

کاهنان و کِه دلان.

فراتر که می تازی

پساگاه

به قلب هایی نیز قفل می بندی

که آشنا ضرب اند.

ضربان در دست

از زمانیان می پرسی:

آیا این بار در ایرگام<sup>۱</sup>

کاری کارستانست رو به شدن؟

آیا در آژگاه<sup>۲</sup>

نوایی «ندا» تبارست رو به زدن؟

---

<sup>۱</sup> درشت پیکر و به گمان بسیار، برگرفته از هیر یا آتش و هم‌ریشه ی ایران و ایلام و ایرج  
<sup>۲</sup> آژ یا درفش برگرفته از آژیدن و آجیدن

پس می گیریم همه چیز را

پس می گیریم همه چیز را

دل شوری ها

جان سوزی ها

بی تابی ها

مغزهامان را.

دهه ها، نه سده هاست  
همه چیز را دربروده اید  
با زهرخندها و تلخ باورهاتان،  
پس چه را  
بیشتر بخواهیم جز همه چیزمان را.

زود یا نازود  
همه سراب ها را می ستریم  
و در کشتزارهای شاد  
شارستان  
و نه شورستان  
برمی افزایم از رگان آب های سبز صدای را.

درنگی می بود اگر

از این ژرفنای

توان وارheid،

دگر گردیم اگر

فراگردیم.

دراز روزگاری ست  
فراوان گفته ایم از فراگری  
چون نارامان اما  
گریبان گرفته ایم ناله های نارسیده را،  
چنان به سماجت  
که به تنگنایی فروزرفیده ایم  
خودانگیخته.

درنگی می بود اگر  
در آرمیده واپسین روزهای سپرده راه،  
آموزیده ها به خاموشی درنمی شدند  
و فرداها  
از امروز هشیوار  
می ستاندند دگرراه ها و  
فرازگذرگاه ها را.

## روزمردان

به بزرگ مردان نازند مردمان

روزمردانند آنان

روزها و شب های زمانه شان

هرآینه

در تنگنای شان کشند،

ناگزیر

ترا نیز

به تنگه هایی دوراهه کشانند.

آنان از تو

گزینی میانِ فرارویی

یا

فرومانی

دمان و دمام می خواهند.



## بی ترکش

از آمیزش می آغازد  
در اندیشه می پرورد  
بر کردار برمی روید  
با یاران وامی تابد  
تا نیک خیزشی از فروغ توده ها برافروزد.

بر پلشت می پیروزد  
تنها آن دم  
که برافرازد  
سنگری سترگ برای هم یاران  
و سترگ تر سنگری برای راه-آغازان.

ایمن تر سنگرها  
بیشتر ترکش ها.

درآبیدگان!<sup>۱</sup>  
پُشته ی دشمن سنگر نیست  
کُشتگاه پیشگامان است و  
نیرنگ خانه ی بدخویان،  
و نیز  
زادگاه بی ترکش بزرگ-کمانداران.

---

<sup>۱</sup> درآبیدن: سخن نادرست گفتن

برف ها رسیده اند

او راه را گُمیده بود

و گامیدن را

چشم را سِتْرده بود

و وادیدن را

دست را بسته بود

و بستانیدن را.

خاموش ترین گام های اند در سرکُوه ها،

گاه

بهمن آوارنده

جهان جنباننده.

چشمی و پایی و دستی شو!

برف ها رسیده اند

و تو نارسیده ای

گُمیده، گُمانده

هنوز لُولیده.

می خواستی چیزی گشایی، چیزی پراکنی

باری چشم بستنی، پای بستنی، دست بستنی

چرا که تنگ دستی!

بدان روی که برسی و بدهی

به چادرها بکوچ

و آرام آرام بار گیر و

باز آی و

دست بگشای.

برف ها رسیده اند و

چشمه ها

چشم به دستانت.

## رخت نودوختگان

از گورها، گذشته ها برخاستند:

زنده به گورانی وازنده

در کفن های دردها

واچپیده.

چنان به هراس  
زمان به دراز  
رخت نودوخته بودند  
تیره روزها و تیره روزی‌ها  
که خیزیدند از گورها  
زبان دراز.

از خُوف-خاک  
رخت از تن می‌کنند  
بدون ترس  
و مردگان را مرده‌گور می‌کردند  
بدون لرز  
می‌چیریدند بر کابوس‌های پار  
و می‌خواباندند  
بخت‌های نابخت<sup>۱</sup> و  
دیرهای ناخست را  
کنار آن.

---

<sup>۱</sup> نابخت: ناکام، بی‌اقبال

دیر<sup>۱</sup> چیست؟

دیر چیست؟

دیوانی ست

دیوانه ترین<sup>۲</sup> دیوان،

---

<sup>۱</sup> مهرباب، پرستشگاه

<sup>۲</sup> دیوانه اینجا برابر با دیوگون، دیوش، دیومانند



افراشته

بر دروغینه ترین بنیان.

خراب آبادی ست

خراب آباه ترین سُوگستان.

ابلیس

ابلیس خون می خواست

نه خان،

تشنه بود

تشنه ی شادیِ دشنه.

خان خواست بعد از خون  
نه بدان روی که تشنه ی خان بود  
از آن روی  
که دیووشی اش را شرم می خماند.  
او  
می خواباند  
در خان و خـانگاه  
شرمساری شب هایش را  
خوفناک.

## چِشْتِه خورِانان<sup>۱</sup>

بِسْتان

اما هیچ شان مَدِه،

زار اگر زدند

ریزه شان بده،

بیش خواستند

پشیزی شان نِه،

---

<sup>۱</sup> چِشْتِه خورِانان، آنانی که چِشْتِه خوار می زاینند. چِشْتِه خوار، آنی که «او را طعام اندک دهند تا رام شود».

هر بام

چاشت

شام.

بازخوانش به شتاب!

روزها و ماه‌ها و سال‌ها

تا رامت گردند، چشته خوارت.

و بیاویز پندم را بر درگاه رامگاهت

که سرکشان آرامگاهش نامند:

هستند میان شان شماری که

رام ناپذیرند

فرمان بگریز

«بی داد» خیز.

سرکوبشان همه سو!

که چشته خواری را سترگ‌ترین آسیب‌اند

و به بستانیده‌ها و سرمایه‌های مان

سرسخت‌ترین بستانکار.

کم اگر بیش تان را می تارانید

انباشت، باری نگوارید

بیش که انباشت

ورگنید.

در گنداب تان آیا

زندان نیستید؟

برداشت، باری نبخشید

بیش که برداشت

فروگوالید.<sup>۱</sup>

با گوالش مان آیا

دشمن نیستید؟

تازید، باری نکارید

بیش که تازید

درلنگید.

بر لنگش مان آیا

باربند نیستید؟

کم اگر بیش تان را می تارانید

آن، می پایانید

آدم، می آغازید

و نیاز، کودک وار بازمی زایید.

---

<sup>۱</sup> گوالیدن: بالیدن. گوال یا گوالش: بالش، نمو، رشد

## خدايگان جهان

خدايگان جهان خام خوارانند،

رانت روبان

هست شويان

نفت دوشان.



می فروشند دوشیده ها

در هر سوی

می انبارند ربوده ها

در هر توی

می افزازند دیواره ها

در هر کوی.

خُود بر تن چو قیصران

می جدایند و می فرمانند

خویش سر.

بخت ربایندگانِ بدبختان

خود

وطن فروشند و تن،

هست شُستگان را اما

می گدازند با

دروغ-داغ

وطن فروش.

## شرم قلب هاتان را دل بندیم

به لشکریان مردمی جهان، و نیز به بسیجیان و پاسداران  
و ارتشیان مردم دوست ایران که بی گمان روزی به رنجبران خواهند پیوست

دل سنگتان می خوانند بالایی ها

می دانند باری

دل های پرشماری تان پاک است

و ما پایینی ها

شرم قلب هاتان را دل بندیم.

شما پاک دلان  
شرمنده اید از اُفت تان  
و بزدلان و دل چرکینان  
شرمنده اند از اوج شان.

دل هاتان را  
که به دست های مان  
برسایید

تفنگ هاتان را  
می گردانید!

## زخم های پارینه

آه مصر! چه خونینی  
و زخم های کهنه ات بیرون جهیده اند دیگر بار  
زخم های پارینه  
زخم های نابسته

و دشمنانت  
 که ابوالهولان جهل را  
 در شاهراه نیل گون جهان  
 کشتیبان می خواهند  
 بر دردهایت خرافه های شور می پاشند  
 پشتاپشت.

ایران فردا! مصر!  
 تو و من سده هاست می دانیم  
 آسیاب خرافه  
 با خون و جهل می چرخد  
 و زراندوزان «آسمان» و زمین  
 به گاه نیاز  
 تندتر می چرخانندش:  
 خلیفه های بازاری  
 خلیفه های نامصری  
 خلیفه های انیرانی  
 نوخلیفه های استعماری.

اکنون که برخاستی  
 دلیر باش در روشنگری  
 پیگیر باش در دادخواهی  
 استوار باش در خودباوری

آری

ما خاوریان خونینیم امروز

و زخم های کهنه ی مان بیرون جهیده اند دیگر بار

اما

خواهیم بست زخم ها را

خواهیم شکست بت ها را

خواهیم سوزاند آسیاب ها را

خواهیم برافراشت بادبان ها را

اگر که هم بندیم

اگر که نو گردیم.

گذشت، با باد شد، هماره جست

شب خیز

وقتی جان می شویی، در جویی جُفت جو

وقتی گل می بازی، در گرتی کام خو

آن جا باغ به جامت می نهد،  
میوه های همه راه را:  
دو چشم آشنا، کنار جویبار  
به یاد باغبان، برای قلب ها.  
چه بود؟ کودک وار عشقی شاید  
گذشت، با باد شد، هماره جَست.

سال ها را تخت می کوبی، بر راهی خارگون  
دورها را راز می جویی، با شوری روزگون:  
دو چشم آشنا، کنار جویبار  
به یاد باغبان، برای رزم ها.  
که بود؟ پیکارگر بُرنایی که شکست  
گذشت، با باد شد، چگونه جَست.

خیزابی می کشاندت، با آوایی مهرگون  
مستی اش می نشاندت، بر سودایی سرخ گون:  
چند چشم آشنا، کنار جویبار  
به یاد باغبان، برای بامگاه.



که بودند؟ بی جوشن بابکیانی که تیغشان باراندند  
گذشتند، با باد شدند، چندگاهی جَسْتند.

می کوچی با ناچاری، می خُسبی با تنهایی  
می یابی در گُمگاهی، همرازی، همراهی:  
دو چشم آشنا، کنار جویبار  
به یاد باغبان، برای مهرها.  
که بود؟ نیمه راه یاری که خَسْت  
گذشت، با باد شد، چگونه جَسْت.

پای در نوجهانی می نهی  
می پویی، می ژرفی، می زایی  
و تشنه می نوشی، روده‌های رو به فردایی:  
چند چشم آشنا، کنار جویبار  
به یاد باغبان، برای دادها  
کیانند اینان؟ گیتی برزیگرانی که باد می کارند  
و نوبردگی به نوتوفان‌ها ورمی رانند،

می آیند چند چند

باد می شوند، آب می شوند، باغ می شوند

سرخینه گل

مغاک های را

های های نغمه می دهند.

کمر داران

مهر-آرمانی

تو

اگر

روزبه سرافرازانیم ما

چه به رزم

چه به بزم.

سرفرازان را  
می شود لرزاند  
می شود کوراند  
می شود سوزاند  
اما هیچ گاه  
نمی توان  
فروشکاند.

سرافرازان  
کمردارانی اند کمان دار.  
کهن کمان هاشان  
بام تا شام  
بی داد را  
پوزه بر خاکِ روزورز می مالند.

چند برگردان و ویرایش  
از سراینده

## کشتن را گونه های فراوانی ست

برتولت برشت

کشتن را گونه های فراوانی ست.  
می توان یکی را دشنه در شکم نشانند  
یکی را نان ربود  
یکی را از بیماری نرھاند

یکی را در خانه ی پلشتی جایاند  
یکی را با کار، جان به لب رساند  
یکی را به خودکشی کشاند  
یکی را به جنگ راند و ...

ناچیز\_\_\_\_\_زند گونه هایی که  
ممنوعند\_\_\_\_\_در دولت ما.

## گریزانیدگان

برتولت برشت

چه نارواست

که ما را مهاجران می نامند

زیرا این ترک دیار گفتگان را معناست،

ما خشنود به سرزمین مان پشت نکرده ایم



تا دگرمیهنی برگزینیم

نیز به سرزمینی نیامدیم تا هماره بمانیم

باری ما گریخته ایم، ما گریزانیدگانیم

خانه سوختگان،

و این کشور که به ما جای داده است

میهن ما نیست، تبعیدگاه ماست.

نگران و هر چه نزدیکتر به مرزهای سرزمین مان نشستیم

چشم به راه بازگشت

و گوش به زنگ،

هر چیز کوچک در آن سوی مرز

به زیرچشم می کاویم

با بی تابی از هر نوآمده ای

بسیار می پرسیم

بی آن که چیزی ببخشاییم

یا از خواستی درگذریم

یا از آن چه درگرفته است

چیزی ببخشاییم،

هرگز سکوت ساعت ها نمی فریبدمان

زیرا شیون ها

از دوردست زندان ها می شنویم

ما خود نیز جز ناله هایی نیستیم

که راز تبهکاری ها را

به این سوی مرز آورده ایم،

هر یک از ما که با پای افزاری

میان مردمان می پیداید

ننگی را می آشکاراند

که امروز میهن مان را آلوده ست.

اما هیچ یک از اینان نخواهد ماند

واپسین سخن

هنوز ناگفته مانده است!

درست دیدن هم هنر است

ناظم حکمت

اشتباه می نگرید!

درست دیدن هم هنر است

درست اندیشیدن هم هنر است

دستان هنر آفرین تان

گاه دشمنِ جان تان می شود.

خمیری بساورز می دهید، باری تکه ای از آن نمی چشید  
برای دیگران بردگی و بیگاری می کنید و می گمانید آزادید  
دارای را دارا تر می سازید  
و این را آزادی می نامید.

از دم چشم گشودنتان  
بر گردتان آسیابی می افزاند که دروغ آرد می کند  
دروغ هایی که تا پایان زیست با شماست  
می گمانید وجدان-آزادید، باری وجدان تان را خریده اند  
پیوسته رو به پذیرش و گرنش اید  
با سرهای فرودآمده، گویی از کمر دو نیم شده  
و بازوان فتاده، هرز می گردید  
با آزادی بیکاری و آزادی کارگزینی.

باری این آزادی  
آن روی سکه ی آزادی است.

**"The tribesmen are always in search of treasure," Fatima said. "And the women of the desert are proud of their tribesmen. The desert takes our men from us, and they don't always return. We know that, and we are used to it. Those who don't return, become a part of the clouds, a part of the animals that hide in the ravines and of the water that comes from the earth. They become a part of every thing, they become the Soul of the World."**

Paulo Coelho, *The Alchemist*

## چند یادداشت

پیرامون شیوه ی نگارش در این دفتر<sup>۱</sup>

### یادداشت یکم:

واژه های آمیزده یا مرکب را دانسته، گاه پیوسته و گاه گسسته نویسیده ایم، چرا که شماری از آنان در نوشته ها این گون جافتاده اند. با این همه می توان در نگارش آنان نیز روشی یکسان برگزید. از پیشوندها، پیشواژه ها، پسوندها<sup>۲</sup> و نیز پسواژه ها نه در یک معنا، بلکه در چند معنای جافتاده در زبان امروزه، سودستنده ایم.<sup>۳</sup> در گزینش کارهاواژه و واژه ها به فشردگی و رسایی و نیز امکان جاناندازی آنان ویژنگریسته ایم.<sup>۴</sup> بدین روی، از کاربردن شماری کارواژه ها و واژه های درست اما ناآشنا برای خوانندگان کنونی کم و بیش پرهیزیده ایم. آزمون های آینده خواهد آشکاراند که تا کدام کرانه ها می توان برای "رستاخیز" در بافتار زبانی و "مرزبندی" در دستور زبانی<sup>۵</sup> - همانا دگرگونی هایی ناگزیر و بنیادی برای امروزاندن<sup>۶</sup> دری یا فارسی - ره نوردید. در هر دوی این پهنه ها، پایواژه ها یا مصدرها جایگاهی دارند بسا برجسته و دراندازنده.

<sup>۱</sup> در زمینه ی کارواژه ها در زبان فارسی کتابی از سوی نویسنده رو به نگارش است.  
<sup>۲</sup> پسوند را «مزید موخر» یا افزوده ی پسین نیز خوانده اند، که اکنون کمابیش ورافتاده است. در فرهنگ های فارسی مزید را «افزون کرده شده» (و نه افزوده)، و موخر را «خلاف مقدم» (و نه پسین) هم نوشته اند.

<sup>۳</sup> برای نمونه، پسوند «وار» برای چگونگی و دارندگی و مانندگی و چندبارگی در زبان فارسی جافتاده و برای خواننده و شنونده تا اندازه ای رسا شده است، بدین روی آنان را در این معناها کاربرده ایم. هستند پژوهشگرانی که در این پهنه و دیگر زمینه های واژه سازی، دگرمی اندیشند: «این قاعده ای است، هر واژه (با پیشوند و پیشواژه و پسوند و پسواژه، یا بدون آن) برای یک معنی و هر معنایی برای یک واژه». این هنجاره یا «قاعده» را می توان بیشتر در زبان دانشورانه - و اندکی کمتر در زبان نادانشورانه - کاربرد، تا دریافتن دانش-واژه ها آسان تر گردد: برای نمونه سامانیدن واژه هایی چون واقعی و حقیقی و درست و راست و دگره، که حتی در نوشته های امروزین اجتماعی-اقتصادی-فلسفی نیز، «هرج و مرج» گونه می آیند.

<sup>۴</sup> نگرش ویژه داشته ایم، یا ویژنگریسته ایم (ویز از ویزیدن: «بیامیزد و بکوبد و بویزد»)

<sup>۵</sup> در زبان ما چون همه ی زبان های پیشرفته ی جهان، بجا و بایسته است که تنها یک دستورزبان روان باشد. در زبان دودبیره ی کنونی، همزمان دو دستورزبان دری و عربی کارآیند. بدین روی نه تنها تک-واژه های سودمند و نیازیده، بلکه انبوه-واژه های ناآشنا و نانیازیده به زبان افزوده می شوند. دبیره ی کنونی و روان در باختر آسیا، دبیره ای میرا و "قرون وسطایی" است و با کنار راندن همه سویی ی کاتوزیان و همتایان بنیادگرای شان از نهادهای آموزشی-دیوانی-دادگستری، به گمان بسیار به تاریخ خواهد پیوست. یکی از برجسته ترین شیوه ها برای دستیابی به "مرزبندی" در زبان دری، که فرهیختگانی چون احسان طبری و احمد کسروی نیز بر بایستگی آن پای فشرده اند، از دیدگاه نگارنده بهرگیری روشمندانه و پیگیرانه از زبان "یک دبیره" یا "یک دستورزبانی" است. از این راه می توان تک-واژه های سودمند و نیازیده ی بیگانه را "خودی" یا "دری" ساخت و از آنان بهرگرفت: چون بلعیدن و بلعیده و بلعش و دگره، به جای انبوه-واژه های نظم و انتظام و منظم و دگره.

<sup>۶</sup> روزآمد یا به-روز ساختن (امروزیدن و امروزاندن برابر روزآمد شدن و روزآمد ساختن)

## یادداشت دوم:

بیشترین نواژه های این دفتر سروده ها - و نیز واپسین کتاب های نویسنده - را "روشنمنـدانه" و با آغازیدن از پایواژه ها یا مصدرها برگرفته ایم. در این زمینه نمونه ای می آوریم از نوپایواژه ی "سامانیدن":

منظم شدن	مصدر ساختگی	سامانیدن - بسامان شدن
منظم کردن	مصدر ساختگی	ساماناندن - سامان دادن
نظم داشتن	مصدر ساختگی	سامانیدن - سامان داشتن
نظم دادن	مصدر ساختگی	ساماناندن - سامان دادن
نظام داشتن	مصدر ساختگی	سامانیدن - سامانه داشتن
نظام دادن	مصدر ساختگی	ساماناندن - سامانه دادن
انتظام داشتن	مصدر ساختگی	سامانیدن - سامانش داشتن
انتظام دادن	مصدر ساختگی	ساماناندن - سامانش دادن
نظام	system	سامانه
نظم		سامان
بی نظم		ناسامان - بی سامان
منظم		سامانیده - بسامان
انتظام		سامانش
قابل انتظام		سامانیدنی - سامان پذیر
نظم پذیر		سامانیدنی - سامان پذیر
نظم ناپذیر		ناسامانیدنی - سامان ناپذیر
نظام پذیر		سامانیدنی - سامانه پذیر
نظام ناپذیر		ناسامانیدنی - سامانه ناپذیر
نظام-مند	orderly; systematized; in good order	سامانمند - سامانه-مند
نظام-مندی		سامانمندی - سامانه-مندی
نظم دهی	systematization	سامانندگی - سامان دهی - سامان بندی
نظم پرداز		ساماننده - سامانگر - سامان پرداز - سامان دهنده
منظم کننده		ساماننده - سامانگر - سامان پرداز - سامان دهنده
نظم دهنده		ساماننده - سامانگر - سامان پرداز - سامان دهنده
نظام دهنده		ساماننده - سامانگر - سامانه پرداز - سامانه دهنده
انتظام دهنده		ساماننده - سامانگر - سامانشگر - سامانش دهنده

در این روشِ واژه سازی، برای نمونه پذیرفتن را با قبول کردن، در پذیرفتن را با اعتراف کردن، و پذیرفتن را با ضمانت گشتن برابر نهاده ایم، و جداییها یا جداشده هایی برای قبول و اعتراف و ضمانت و دگره، از آنان برستانده ایم (مانند پاییدن و پایاییدن برابر ثبات داشتن و ثبات دادن با جداییهای آنان: پایید یا تثبیت، پایا یا ثابت، پاییدگی یا ثبات، ناپاییدگی یا بی ثباتی، پایاید یا اثبات). همین شیوه را درباره ی واژه های درآمده به زبان کنونی کارگرفته ایم. بدین گونه چالشیدن و چالشاندن برگرفته از واژه ی ترکی چالش - چون فهمیدن و فهماندن - برابر با چالش کردن یا زد و خورد کردن، و نیز به چالش کشاندن یا به زد و خورد کشاندن آمده اند. بسیاری از تک-واژه های آشنا و رسا از همسایگان و خویشاوندانمان در باختر آسیا را نیز از این راه می توان، و از دیدگاه نویسنده می بایست، به زبان دری کنونی «روشمندانه» و «مرزمنده» افزود.

#### یادداشت سوم:

به باژگون دیدگاه شماری از پژوهندگان زبان دری درباره ی پرهیزیدن از کارواژه های دوریشه ای (چون انباشتن و انباریدن یا گفتن و گویدن)، ما بهربرداری از آنان را بجا و درست می دانیم، نه تنها برای ساختن نوواژه های بیشتر، بلکه برای آفریدن نوشته های رنگین تر. بویژه سرودارها و نوشتارهای<sup>۱</sup> آهنگین و قافیه-مند نیازمندند به این انبان-واژه های همگون اما ناهموزن.

#### یادداشت چهارم:

برای فشردنویسی و آسان گویی، در گزینش نوواژه ها در آغاز به افزودن پیشوندها و پسوندها رو آورده ایم، و «سپس» به پیشواژه ها و پسواژه ها. نمونه ها و آزمونیهایی در این زمینه از واپسین کتاب هاب نویسنده: آزادمندانیه برابر آزادی خواهانه (دمکراتیک)، دادورانه برابر دادجویانه (عادلانیه)، زوروری برابر زورگویی، ریاواری برابر ریاکاری، تکاگری برابر انحصارگرایی، تکابنگاه برابر انحصار، فرابنگاه برابر شرکت فراملی و دگره.

#### یادداشت پنجم:

در این دفتر کوشیده ایم از کارواژه های (فعل های) چندبخشی، که فراوان در زبان کنونی (دری، درباری، تاجیکی، پارسی، فارسی) و زبان های خویشاوند آن در چندین سده ی گذشته فراگسترده، کمی پرهیزیم. همکاری های روزافزون منطقه ای و داد و ستدهای

<sup>۱</sup> کتبی و شفاهی را نویسه ای و گویه ای، و نثری و شعری را نوشتاری و سروداری خوانده ایم.



فزاینده ی فرهنگی در باختر آسیا، همپا با دگردیسی های اقتصادی-اجتماعی در برش گذار از پیونداریهای کهن فئودالی به پیوستارهای نوین، «نوزایی» در زبان های محلی را ناگزیر می سازد. این امر بویژه از این دیدگاه برمی جهد، که از سوی زمامداران دست نشانده ی منطقه، کوشش هایی دیده می شود برای جااندازی زیرکانه ی زبان انگلیسی به عنوان زبان دولتی-دانشگاهی و کشوری-منطقه ای (کمابیش چون هندوستان و پاکستان و فیلیپین و اندونزی در برش چیرگی استعمار).

برای جلوگیری از این کار، بدین گروه از کارشناسان در باختر آسیا می نیازیم<sup>۱</sup>: آنانی که چون همتایانشان «در سده های نخستین تسلط اسلام برای تنظیم و تنسیق لغت، صرف و نحو، و ادب زبان عربی به آن کوشش های ارجمند و پرثمر برخاستند و زبان عربی را به اوج شگرفی در دوران خویش رساندند ... (و) اینک برای پرورش زبان مادری خویش اگر برایشان میدان و وسایل کار و رهنمود درست و اسلوب علمی و نقشه دورنمایی آماده باشد، مسلماً نبوغی کمتر از پارینه»<sup>۲</sup> نخواهند داشت.

از آن جا که زبان شمار چشمگیری از مردم باختر آسیا دری است، و این زبان پس از زبان پهلوی و عربی زبان گسترده ی دیوانی در این پهنه، از جمله در میان عثمانیان و صفویان و مغولان هند بوده - و این خود «برآیندی بود از همبستگی بازارهای باختر آسیا» با همه ی کشاکش ها - نگرش ویژه بدین زبان و کوشش برای برابرسازی آن با دگردیسی های اقتصادی-اجتماعی-فرهنگی بایسته است. در زبان های پیشرفته ی امروزین، کارواژه ها که از پایه های برجسته ی زبان شمرده می شوند، بیشتر یک بخشی و ساده اند. در زبان ما نیز می توان آنان را آسانید، و بدین گونه زمینه را برای رویش نوواژه های فشرده و ساده اما پربار، هموارید. برای نمونه «ارزیابی کردن» (analyse or analyze انگلیسی، analyser فرانسو، analysieren or untersuchen آلمانی) آمیزه ایست از «س\_\_\_\_\_ کارواژه!!!»: ارزیابیدن و یابیدن و کردن. برای آسانیدن آن می شود دو راه برگزید: برارزیدن (همسان با برسیدن، و برگرفته ی آن بررسی) و ارزیابیدن. ما در واپسین کتاب ها «ارزیابیدن» را برگزیده ایم، چرا که گمانیده ایم می توان آن را «ساده تر» فراگسترد (فعل را کارواژه نامیده ایم و مصدر را پایواژه<sup>۲</sup>).

<sup>۱</sup> نیاز داریم (نیازیدن و نیازاندن)

<sup>۲</sup> این دو واژه را، بنا بر واکنش شماری از دست اندرکاران به برابرهای پیشنهادی "واژه-کار" و "پایه-کار" به جای فعل و مصدر، در این کتاب دگرانده ایم.

**یادداشت ششم:**

برای نمایاندن امکان ها در ساختن آمیزه ها و افزوده ها از کارواژه های یک-بخشی نافرآگذارده و فراگذارده (نامتعدی و متعدی)، نمونه ای می آوریم: گزیدن (انتخاب کردن) و گزیناندن (انتصاب کردن).

**برگرفته از گزیدن**

نمونه هایی از گروه نخست: برگزیدن، بازگزیدن، درگزیدن، فراگزیدن، فرازگزیدن، فروگزیدن، واگزیدن، ورگزیدن، برون گزیدن، درون گزیدن، پس گزیدن، پیش گزیدن، بس گزیدن، بیش گزیدن، دورگزیدن، دیرگزیدن، زودگزیدن، روگزیدن، زیرگزیدن، ناگزیدن  
نمونه هایی از گروه دوم: آسان گزیدن، دشوار گزیدن، تک گزیدن، تهی گزیدن، جدا گزیدن، خرد گزیدن، هیچ گزیدن، هرگز گزیدن، پی گزیدن، پا گزیدن، چشم گزیدن، دست گزیدن، خون گزیدن، دل گزیدن، سرگزیدن، برباد گزیدن، چند گزیدن، چون گزیدن، چه گزیدن، کس گزیدن، همان گزیدن، هیچیک گزیدن، نیمه گزیدن، یگانه گزیدن، تاگزیدن، تک گزیدن  
نمونه هایی از گروه سوم: گزید، گزیده، گزیدگی، گزیدمان، گزیدمانی، گزیدی، گزیدنی، گزیدار، گزیداری، گزیدگاه، گزیدگاهی / گزین، گزینی، گزینش، گزینشی، گزینشگاه، گزینه، گزینا، گزینایی، گزینان، گزینانی

**برگرفته از گزیناندن**

نمونه هایی از گروه نخست: برگزیناندن، درگزیناندن، فراگزیناندن، فرازگزیناندن، و ... (هم چون بالا)

نمونه هایی از گروه دوم: آسان گزیناندن، دشوار گزیناندن، تک گزیناندن، تهی گزیناندن و ... (هم چون بالا)

نمونه هایی از گروه سوم: گزیناند، گزینانده و ... (هم چون بالا)

چرا می بایست از چنین انباشته های پرباری از واژه ها و کارواژه ها بیش و کم درگذشت (صرف نظر کرد) و با آسان گیری، به کارواژه های دوبخشی و چندبخشی کم زا یا نازا روآورد. در کمتر زبانی این توانایی های چندین گانه ی واژه سازی دسترس است.

**یادداشت هفتم:**

به منظور برتاباندن دشواری ها در کارواژه ها (فعل ها)، نوشته ای برمی گزینیم از زبان انگلیسی با برگردان روزمره آن به زبان فارسی:

This organisation „send“ voluntary helpers to areas in Africa to “start” schools, “educate” women, “train” people in professional skills, “help” them to “re-build” their villages after war, “teach” people about HIV, or “give” medical help

در نوشته‌ی بالا هفت کارواژه‌ی یک-بخشی، و یک کارواژه‌ی یک-بخشیِ پیشوندی به کار آمده است. بنگریم به برگردان روزمره آن:

این سازمان داوطلبان کمک دهنده را به سرزمین‌هایی در افریقا «فرستاد» تا آموزشگاه‌ها را «باز کنند»، زنان را «درس دهند»، به کارآموزی مردم در پیشه‌های کارشناسی «مشغول شوند» تا روستاهایشان را پس از جنگ «بازسازی کنند»، مردم را پیرامون ایدز «آموزش دهند»، یا به آنان کمک‌های دارویی «برسانند».

برگردان کنونی آن دارای تنه‌ی دو کارواژه‌ی یک-بخشی (فرستادن و رساندن) است و پنج کارواژه‌ی دوبخشی (باز کردن و درس دادن و مشغول شدن و بازسازی کردن و آموزش دادن). اما این گون نیز می‌توان نگاشت:

این سازمان داوطلبان کمک دهنده را به سرزمین‌هایی در افریقا «فرستاد» تا آموزشگاه‌ها را «بگشایند»، زنان را «بیاموزانند»، به کارآموزی مردم در پیشه‌های کارشناسی «بپردازند» تا روستاهایشان را پس از جنگ «بازسازند»، مردم را پیرامون ایدز «بیاگاهند»، یا به آنان کمک‌های دارویی «برسانند» (هم چون زبان انگلیسی با هفت کارواژه‌ی یک-بخشی، و یک کارواژه‌ی یک-بخشیِ پیشوندی).

به دیگر سخن، در زبان دری کارواژه‌های یک-بخشی بی‌شماری هست که کم به کار می‌آیند یا به کار نمی‌آیند. این امر زمینه را فراهم می‌سازد برای سترونی در ساختن آمیزه‌ها و افزوده‌های کارواژه‌ها، و نیز امر واژه‌سازی به گونه‌ی همگانی. چرا که در زبان ما کارواژه‌ها جایگاه بسافرازی دارند در واژه‌سازی. برای نمونه با «بازساختن» می‌توان دهه‌ها ساخت اما با «بازسازی کردن» تنها چند واژه. از همین نمونه‌اند «گزیدن» یا «انتخاب کردن»، «افزودن» یا «اضافه کردن»، «آمیختن» یا «مخلوط کردن»، «پاریدن» و «دریدن» یا «پاره کردن».

#### یادداشت هشتم:

نمونه‌ای «ادبی» از دگرنگاری کارواژه‌ها (فعل‌ها) را در زیر می‌آوریم، که برگردانی است از زبان انگلیسی، برگرفته از پیش درآمد کتاب «کیمیاگر».<sup>۴</sup> نوآوری مهدی اخوان ثالث در چکامه‌ی «قصه‌ی شهر سنگستان» نیز گونه‌ای است از دگرنگاری کارواژه‌ها، آن هم آهنگین و بسادالنشین: درخشان چشمه پیش چشم من «خوشید»، فروزان آتشم را باد «خاموشید»<sup>۵</sup> کیمیاگر کتابی را که کسی از کاروانیان با خود آورده بود، برگرفت. برگ زنان، داستانی یافت پیرامون نرگس. کیمیاگر، افسانه‌ی نرگس، جوانی که هر روز به دریایی می‌خمید تا زیبایی خویش را بنگرد، می‌شناخت. او چنان خویش را می‌شیدایید، که در بامدادی به دریا درافتاد و دم فروبست. در جایی که او درافتاد، گلی شکفت که نرگس خوانندش.

این اما آنچه نبود که نویسنده، داستان را با آن پایاناند.

او گفت، آنگاه که نرگس مُرد، فرشتگان جنگل برتافتند و دریای شیرین پیشین را بازیافتند، دگرگشته از اشک هایی شور.

«چرا می گریی؟» فرشتگان پرسیدند.

«من برای نرگس می گریم» دریا پاسخید.

«آری، جای شگفتی نیست که تو در سوگ نرگس می گریی»، آنان گفتند، «با آنکه ما در جنگل همیشه او را می پاییدیم، اما تنها تو زیبایی او را از نزدیک درمی نگرستی.»

«اما ... آیا زیبا بود نرگس؟» دریا پرسید.

«چه کس بهتر از تو آن را می داند؟» فرشتگان گفتند با شگفتی. «به هر روی، در کران تو بود که او هر روز می خمید تا زیبایی خویش را بنگرد!»

دریا خاموشید چندگاهی. در پایان گفت:

«من برای نرگس می گریم، اما هرگز درنیافتم که نرگس زیباست. من در ژرفای چشمانش، زیبایی خویش را بازمی یافتم.»

آنچه او هیچگاه ندانست آنکه، نرگسی که غرق تماشای دریا بود، هر روز گنج های زیبای ناپیدا و ژرف زندگانی را می کاوید، و نه زیبایی خویش را.

«چه داستان دل انگیزی»، کیمیاگر اندیشید.

زندگی زیباست ای زیباپسند  
 زنده اندیشان به زیبایی رسند  
 آنچنان زیباست این بی بازگشت  
 کز برایش می توان از جان گذشت

دگرنگاری کارواژه ها: خوشید (خوشه کرد)، خاموشید (خاموش شد)، برگرفت (به دست گرفت)، بنگرد (نگاه کند)، می خمید (خم می شد)، خویش را می شیدایید (شیدای خویش بود)، پایاناند (به پایان رساند)، برتافتند (پیدا شدند)، می گریی (گریه می کنی)، پاسخید (پاسخ داد)، می پاییدیم (مراقبت می کردیم)، درمی نگرستی (زیر نظر داشتی)، بازیافتند (دوباره یافتند)، درنیافتم (درک نکردم)، می کاوید (جستجو می کرد)

(در بخش پایانی برگردان، افزوده هایی ادبی از نگارنده گنجانده شده، و نیز سروده ای از هوشنگ ابتهاج «سایه»)

## یادداشت نهم:

در زبان دری به واژه سازی از راه فراگذاری کارواژه ها (متعدی نمودن فعل ها) بی مهری شده است. شمار فراوانی از کارواژه ها را می توان - و از دیدگاه نگارنده می بایست- از این

گُدار به اندوخته ی زبانی افزود: چه از راه بکارگیری بیشتر کارواژه های جافتاده و ساختن نوکارواژه ها، و چه از راه آمیزه ها و افزودن های آن. از این راه نیز می توان فشرده تر و پربارتر نگاشت: برای نمونه «شکوفاندن» یا «شکفاندن» از «شکفتن» و «شکوفتن» و «شکوفیدن»، به جای «شکوفنا ساختن» که آمیزه است از «دو کارواژه» (همانند کارواژه های فراگذاره یا متعدی جافتاده ای چون «رهاندن» از «رهیدن» به جای «آزاد کردن»، یا «پوشاندن» از «پوشیدن» به جای «پوشش دادن»).

#### یادداشت دهم:

به جای «بجدا و بفرما» در واپسین نوشتارها می توانستیم «جدایی بیانداز و فرمانروایی کن» را نیز برگزینیم، که از آن فروزده ایم (تن زده ایم یا صرف نظر کرده ایم). چرا که در برابر کارواژه (فعل) یک-بخشی و ساده ی لاتین *imperia* می بایست فرمانروایی کن را می نشاندیم که آمیزه ایست از «سه کارواژه!!!»: فرمودن و رفتن و کردن. کارواژه ی پهلوی یک-بخشی فرمودن، که فرمان و فرمانروایی و فرمانرانی از آن برتابیده، برابر کمابیش بجایی است برای این واژه ی ساده ی لاتین. جدایییدن (لاتین آن *divide*) و جدا را نیز بر پایه ی ساختار زبان دری، می توان درست انگاشت (جدا و جدایییدن مانند جنگ و جنگیدن یا بلع - عربی- و بلعیدن). جدا که واژه ایست پهلوی، به گمان بسیار می بایست برتافته باشد از کارواژه ای از همان زبان یا زبان های خویشاوند آن، که در گذر زمان فرومرده. برآیند این فرومردگی چیزی نبوده است جز روی آوری «ناچاره» به کارواژه های دوبخشی ای چون جدا کردن، جدا ساختن، جدا نمودن، جدا افکندن، جدا انداختن و دیگرها (غیره). افزودن: به جای «بفرما» شاید بتوان «بفرمان» را نیز برپایه ی نوکارواژه «فرمانیدن» برگزید تا با «فرمودن» به معنای «گفتن بزرگوارانه» اشتباه نشود.

#### یادداشت یازدهم:

در پایان یادداشت ها، دیدگاه دو پژوهشگر تاریخ ایران و آشنا به دشواری های زبان کنونی، و نیز، نمونه هایی از واژه سازی های پیشینیان را دسترس می نهم، تا انگیزه ای گردد برای ژرف-کاوی های تبارهای امروزه و آینده در همه ی زمینه های زبان، و ویژگان، در پهنه ی پایواژه ها و کارواژه ها.

از احسان طبری: زبان "نقش فراگیر مهمی دارد و در معرفت و فرهنگ ما (و مقوله ی «جامعه»، یعنی جهان زیستمند و ذیشعور و خودآگاه) تاثیر فعال می کند و تنها وسیله ی منفعل تفاهم نیست، بلکه در شکل گیری اندیشه و بینش ما موثر است.<sup>۱</sup> ... زبان پدیده ایست بفرنج و شگرف که نقش قاطع را در تفاهم و آمیزش افراد جامعه، توارث و انتقال فرهنگ ها،

لایه بندی و مجرایابی منطق و تفکر انسانی ایفا می کند و پیدایش شعور و خودآگاهی و مدنیت انسانی بدون آن محال است. زبان پارسی در یک مرحله ی بغرنج گذار و تحول کیفی است. در کشور ما تا آنجا که مشاهده می شود یک سیاست علمی برای اداره ی آگاهانه ی سیر تکاملی زبان و تسریع این سیر در مجاری سالم و ضرور، وجود ندارد. (این زبان) دچار هرج و مرج شگرفی است که ناشی از سیر خود به خودی آنست (و) در عصر ما، عصر انقلاب اجتماعی و علمی و فنی، در صورتی که به خود نجنبد بیش از پیش به افزار ناقصی برای تفکر و بیان بدل می گردد.<sup>۷</sup> ... برخی تصور می کنند صرف و نحو (دستور زبان) عربی و تلفظ فصیح عربی تنها ملاک واقعی برای درست نویسی و درست گویی در مورد واژه های عربی است که در فارسی متداول است و متأسفانه گاه تا شصت-هفتاد درصد زبان ما را در تصرف خود دارد.<sup>۸</sup> ... لبریز شدن زبان از لغات و اصطلاحات بیگانه اعم از عربی و مغولی و ترکی «زائد بر نیاز» از گرایش های منفی رشد زبان (است)<sup>۹</sup> ... ما دورانی از گذار در گزینش معادل ها (در زبان) طی می کنیم و سرانجام باید اصل یکسانی در این گستره عملی شود.<sup>۱۰</sup> ... کارواژه ها یا فعل عنصر بسیار متحرک و فعال در نسج زبان است و ضعف آن موجب ضعف عمومی ارگانسیم زبانی است. متأسفانه وضع در فارسی کنونی چنانست که ذخیره افعال بیسط بسیار محدود است و باید به کمک مصادر معین افعال ترکیبی ساخت. وضع در زبان پهلوی چنین نبود. بسیاری مصادر مرکب امروزی در آن زبان مصادر بسیطی داشت که به کمک پی افزودها و سرافزودها رنگامیزی فصیح و رسایی به زبان می داد. وضع کارواژه ها حتی در فارسی دری در دوران اوج و رونق آن چنین نبود.<sup>۱۱</sup> ... اندیشه ی عمده ی شادروان کسروی درباره ی آن که هر زبانی از جهت لغوی باید «مرزی» داشته باشد و گویندگان بدان زبان که مرزدارانند نباید اجازه دهند که واژه های بیگانه خیل خیل و گروه گروه از سمت باختر، گاه خاور، به عرصه ی زبان رخنه کنند و آن را از استقلال زبانی بیاندازند، اندیشه ی درستی است. ولی کسروی به مقیاس وسیع دست به احیا و استعمال لغات پهلوی زد و زبانی تصنعی آفرید<sup>۱۲</sup> (پیرامون الفبا و خط): تغییر خط علاوه بر تسهیلات عمده ای که در درست خوانی و درست نویسی ایجاد می کند، به تدریج به هرج و مرج موجود در تلفظ کلمات و املاء آن ها و نیز قواعد صرف و نحو خاتمه خواهد داد و به عامل تنظیم کننده ی مهمی در حیات داخلی زبان بدل خواهد شد.<sup>۱۳</sup> "

از احمد کسروی: "زبان برای آنست که گوینده به دستیاری آن خواسته های خود را به شنونده بفهماند و این بسته به آنست که گوینده و شنونده هر دوشان کلمه ها و جمله ها را بشناسند که دیگری را نیازی به اندیشه درباره ی آن ها نیفتد ... واژه ها تنها برای نشان دادن معنی هاست. از اینرو زبان باید «مرزدار» باشد که واژه هایش شناخته گردد<sup>۱۴</sup> ... یک زبان زنده و نیک، توانا باید بود و توانایی با فزونی واژه های (بیگانه) نمی باشد. توانایی یک زبان

با آن می باشد که به هنگام نیاز واژه های نوینی از آن پدید توان آورد و هر معنای نوینی را با آن توان فهمانید ... آن همه زبان های اروپا که با همدیگر پیوستگی می دارند، کدام یکی درهای خود را به روی آن دیگری بازگزارده؟ از آنسوی، اگر در نتیجه درآمدن عرب به ایران، فارسی با عربی پیوستگی یافته، عربی نیز (می بایست) با فارسی همین حال پیدا کرده (باشد). پس چه شده که عربی درهای خود را به روی فارسی بازنکرده؟<sup>۱۵</sup> ... یکی از آکهای (آسیب های) فارسی، فزونی بیجای کارواژه های یاور می باشد زیرا در جاهایی که می توان جداشده آورد و نیازی به کارواژه ی یاور نیست نیز باز با آن می آوردند. مثلا می گویند: ناله کرد، زاری کرد، خنده نمود، درخواست کرد، زندگی کرد، نهان کرد، و هم چنین بسیار مانند این ها، که باید بگویند نالید، زارید، خندید، درخواست، زیست، نهاد<sup>۱۶</sup> ... فارسی از میان زبان هایی که ما می شناسیم آماده ترین آن ها برای پذیرفتن سامان و آراستگی می باشد. این است، فارسی (نوین) از آسان ترین زبان ها خواهد بود<sup>۱۷</sup> ... (پیرامون الفبا و خط): بی گفتگوست که باید الفبای ما دیگر گردد. اگر امروز ما این را بکار نبنیم ... همچنان می ماند و به جایی نمی رسد<sup>۱۸</sup>.

از ابن سینا (نمونه هایی از واژه سازی های رسا به یاری کارواژه ها): اندریافت از اندریافتن برابر درک، بهره پذیر از بهره پذیرفتن برابر قابل تقسیم، جنبنده از جنبیدن برابر متحرک، جنبایی از جنبیدن برابر حرکت، آرمیده از آرمیدن برابر ساکن، دیداری از دیدن برابر مرئی، نهاد از نهیدن برابر وضع، کنا از کردن برابر فاعل، داشت از داشتن برابر ملک، درنگناک از درنگیدن برابر بطئی، روابود از روابودن برابر اجازه، برینش از بریدن برابر قطع، نگرش از نگرستن برابر ملاحظه، روینده از روییدن برابر نامیه، یادداشت از یادداشتن برابر حافظه، بستناکی از بستن برابر انجاماد.<sup>۱۹</sup>

### پایانه:

شماری از پایواژه ها یا مصدرهای کارآمده در چکامه ها (برای نمونه مهریدن و مهرانیدن برابر مهر داشتن و مهر دادن)

زاریدن و زاراندن

باریدن و باراندن

ناویدن و ناواندن

ورزیدن و ورزاندن

مرگیدن و مرگاندن

سخنیدن و سخناندن  
شیداییدن و شیدایاندن  
یاریدن و یارانندن  
بیزاریدن و بیزارانندن  
آزاریدن و آزارانندن  
آواریدن و آوارانندن  
مهریدن و مهرانیدن  
جاییدن و جایانندن  
ستیغیدن و ستیغانندن  
سوگیدن و سوگانندن  
بیداریدن و بیدارانندن  
خاموشیدن و خاموشانندن  
ژرفیدن و ژرفانندن  
پیروزیدن و پیروزانندن  
گُمیدن و گُمانندن  
گامیدن و گامانندن  
چیریدن و چیرانندن  
خمیدن و خمانندن  
پایانیدن و پایانانندن  
جداییدن و جدایانندن  
فرمانیدن و فرمانانندن  
بازیدن و بازانندن  
کوریدن و کورانندن  
گُمانیدن و گُمانانندن



پیداییدن و پیدایاندن  
آشکاریدن و آشکاراندن  
گریزیدن و گریزاندن  
درویدن و درواندن  
داشتن و داراندن  
ساییدن و سایاندن  
نماییدن و نمایاندن  
آویزیدن و آویزاندن  
آژیدن و آژاندن  
بالیدن و بالاندن  
گوالیدن و گوالاندن  
افرازیدن و افرازاندن  
درآییدن و درآیاندن  
دررفتن و درراندن  
باززاییدن و باززایاندن  
درلنگیدن و درلنگاندن  
وادیدن و واییناندن  
واچیدن و واچیناندن  
ورلنگیدن و ورلنگاندن  
فروژرفیدن و فروژرفاندن  
فراگردیدن و فراگرداندن  
وارهیدن و وارهانندن  
درربودن و درربانندن  
درنشستن و درنشاندن  
بازیاییدن و بازیایانندن  
برروییدن و برویاندن  
فرونگردیدن و فرونگراندن  
درسپردن و درسپرانندن  
سرگشتن و سرگردانندن  
دریاییدن و دریایانندن  
فراخیزیدن و فراخیزانندن

فروافتادن و فروافتادن

وانهادن و وانهادن

خوددوختن و خوددوختن

پی گرفتن و پی گیراندن

وادوزیدن و وادوزاندن

زمین گرفتن و زمین گیراندن



از کتاب های بهروز آرمان<sup>۱</sup>

- ۱- در بستر تاریخ ایران
- ۲- داده ها و چشم اندازها
- ۳- بن بست های روبنایی در جامعه ی ایران
- ۴- جایگاه داد در فرهنگ ایرانی و جنبش های اجتماعی
- ۵- نشیب و فرازهای جامعه ی ایران در روند نوزایی
- ۶- کنکاشی در خیزش هشتاد و هشت
- ۷- ایران در آستان پنجمین برش تاریخی
- ۸- پان اسلامیسیم، سلاطین نفت عربستان و خلفای نفت ایران
- ۹- اشرافیت روحانی در آینه ی تاریخ ایران
- ۱۰- ویژگی های زمامداری کلاسیک خاوری-ایرانی
- ۱۱- بازار و بازاریان
- ۱۲- نام ها و ننگ ها
- ۱۳- سه سده ی سرنوشت ساز
- ۱۴- کارواژه ها در زبان فارسی
- ۱۵- راز چشم ها (ادبی)
- ۱۶- سه نسل (ادبی)
- ۱۷- میان دو نُت (ادبی)
- ۱۸- از چه یا برای چه، از که یا برای که (ادبی)
- ۱۹- به یاد آر (ادبی)
- ۲۰- بهارباران (ادبی)
- ۲۱- A look at the History of Iranian Civilization and the Renovation Phases
- ۲۲- Iran: The Effects of Social and Economic Changes
- ۲۳- و بیش از صد پژوهش و ارزیابی اقتصادی-اجتماعی-تاریخی-ادبی

<sup>۱</sup> کتاب های انتشار یافته و آماده ی انتشار (داده های بیشتر : [www.b-arman.com](http://www.b-arman.com) (Internet))



## سرچشمه ها

- 
- 1 معین، محمد - فرهنگ فارسی یک جلدی، تهران 1380، ص 966
  - 2 کسروی، احمد - زبان پاک، تهران 1379 ص 65
  - 3 طبری، احسان - مسائلی از فرهنگ و هنر و زبان، تهران 1359 ص 225
  - 4 Coelho, Paulo – The Alchemist, Prologue, New York 1993, p  
xiii
  - 5 اخوان ثالث، مهدی - آواز چگور، قصه ی شهر سنگستان، تهران 1369، ص 373
  - 6 طبری، احسان - دو مقاله فلسفی، آلمان 1375 ص 14
  - 7 طبری، احسان - مسائلی از فرهنگ و هنر و زبان، تهران 1359 ص 259 و 215
  - 8 طبری، احسان - مسائلی از فرهنگ و هنر و زبان، تهران 1359 ص 219
  - 9 طبری، احسان - مسائلی از فرهنگ و هنر و زبان، تهران 1359 ص 224
  - 10 طبری، احسان - جستارهایی از تاریخ، سال انتشار ناروشن، آلمان ص 87
  - 11 طبری، احسان - مسائلی از فرهنگ و هنر و زبان، تهران 1359 ص 217
  - 12 طبری، احسان - مسائلی از فرهنگ و هنر و زبان، تهران 1359 ص 242
  - 13 طبری، احسان - مسائلی از فرهنگ و هنر و زبان، تهران 1359 ص 213-212
  - 14 کسروی، احمد - زبان پاک، تهران 1379 ص 21
  - 15 کسروی، احمد - زبان پاک، تهران 1379 ص 27-28
  - 16 کسروی، احمد - زبان پاک، تهران 1379 ص 31-32
  - 17 کسروی، احمد - زبان پاک، تهران 1379 ص 31-32
  - 18 کسروی، احمد - زبان پاک، تهران 1379 ص 81
  - 19 طبری، احسان - مسائلی از فرهنگ و هنر و زبان، تهران 1359 ص 266-265